

جوانان امروزی، دختران جوان،

بنفشه سجودی ضابطی

یک شب جمعه است، سپتامبر ۲۰۰۲، توی ایستگاه ترن زیرزمینی مدبوریار پلاتسن (Medborgerplatsen) ایستاده و منتظر دوستی هستم.

شلوار شیکم و بلوز سیاه مخصوص پارتی‌ام را پوشیده‌ام و کت گرمی هم رویش. موهایم را حسابی شانه زده‌ام و از ریمل هم برای پوشاندن خستگی مفرط یک هفته کار سخت استفاده نموده‌ام. به مردم دور و برم با کنجکاوی، این که کی‌اند؟ چه کاره‌اند و به چه می‌اندیشند؟ نگاه می‌کنم.

ناگهان دو دختر که از همه بیش‌تر به چشم می‌آیند و صدای شان شنیده می‌شود، توجه‌ام را جلب می‌کنند. لباس‌های آن چنانی پوشیده‌اند و حسابی آرایش نموده‌اند.

هر کدام تلفن موبیلی در دست دارند و بلند بلند در آن حرف می‌زنند. آن قدر بلند، که آدم نیازی به دزدکی گوش دادن به حرف‌های شان ندارد. برعکس، مشکل این است که نمی‌تواند از آن فرار کند.

تصویری از آن چه را که دیده‌ام در ذهنم مرور می‌کنم و به این نتیجه می‌رسم، که این دخترها تعلیم دیده‌اند. این‌ها می‌توانند بدون جا انداختن یک واو، تمام آن چه را که در مجلات هفتگی - یا به زبان دیگر، ادبیات مورد علاقه‌ی بسیاری از جوانان امروزی - نوشته شده است، بیان کنند. این را هم می‌توانم بی تردید نتیجه بگیرم، که این دخترکان بی تردید در مدرسه محبوبند؛ چرا که لباس‌های آلامد می‌پوشند، جدیدترین نوع تلفن موبیل را دارند و شب‌های جمعه تا دیر وقت در خیابان‌ها پرسه می‌زنند.

دلیل این که چرا من این قدر به این موضوع حساسیت نشان می‌دهم و بلافاصله به آنالیز این دو جوان پرداخته‌ام، این است که از زیر تمامی این لایه‌های غلیظ آرایش و ادا و اطوارهای تاف، دو نوجوان را می‌بینم که حداکثر دوازده ساله‌اند.

طبیعی است که در قلب فمینیستی و کودک دوست من، دردی می‌پیچد. در نگاه اول این دو دختر هر چیز هستند، غیر از کودکانه. اجازه ندارند که باشند! باید «سکسی» باشند، که دنیا آن‌ها را ببیند. باید دقیقاً همان گونه باشند، که تصاویر روزنامه هابند.

در چنین نشریات و مجلاتی می‌توان خط‌های نانوخته و پنهان بین سطوح را خواند، که نوشته‌اند: "اگر می‌خواهی مورد توجه قرار گرفته و روی تو حساب شود، این طور باش: لاغر، با حداکثر ممکن آرایش و با لباس‌های سکسی." بله، متأسفانه دفترچه‌ی راهنمای چگونه بودن برای جوانان امروزی، این گونه است.

دلم برای تمامی دوازده ساله‌های کودکانه تنگ می‌شود. آن‌ها که لباس‌های ورزشی می‌پوشند؛ نگاه و رفتارشان بچه‌گانه است؛ و برای ورود به دنیای بزرگ سالان، یک من آرایش نکرده‌اند؛ کودکانه می‌اندیشند و به فکر بازی‌اند. به راستی اگر بچه‌ی دوازده ساله به این فکرها نباشد، چه کسی خواهد بود؟

ما کودکان مان را این‌جا فراموش می‌کنیم، به کلی از یاد می‌بریم شان. دختران از کودکی می‌آموزند، که باید زیبا و بالغ باشند.

"پسرها معمولاً دو سال دیرتر از دختران هم سن شان بالغ می‌شوند." از شنیدن این حرف خیلی خسته‌ام. چه قدر این حرف از نظر بیولوژیک درست است، نمی‌دانم! برای من این طور به نظر می‌آید که این حرف، معنی زیر را در بر دارد: اشکال ندارد، که پسرها این قدر کودکانه عمل کنند و شلوغ و شیطان باشند. دخترها بزرگ تر و عاقل ترند. به نظر خیلی غیر طبیعی است، که دختری به اندازه پسر هم سنش «بچه بازی» در بیاورد.

ما دخترها در عوض می‌آموزیم، که فهمیده و عاقل باشیم. و این مساله از همین روزها شروع می‌شود، از همین روزها که این دو کودک روبروی من در تونل قطار زیرزمینی ایستاده‌اند. پسر انتخاب می‌کند و تور می‌اندازد، و تو فهمیده و عاقل هستی. پسرها پیشنهاد می‌دهند، به رقص دعوت می‌کنند، و دختران «محبوب» را برمی‌گزینند.

تمامی جوانان، به مورد توجه قرار گرفتن و تأیید شدن نیازمندند. در این دوره زمانه اما اگر دختر باشی، این توجه را فقط در صورتی که شکل مدل‌های عکاسی روزنامه و مجلات سطحی باشی، به دست خواهی آورد. به عبارت دیگر، اگر سکسی باشی.

چه تأییدی می‌گیری؟ که زیبایی! اما به عنوان پسر، وقتی مورد تأییدی که فوتبالیست خوبی باشی و آخرین نوع بازی کامپیوتری را داشته باشی.

و دخترها به رشد در زمینه‌ی دیگری ادامه می‌دهند. خواست‌های غیر منطقی و بی‌ارزشی که از اوان کودکی در مقابل دختران قرار می‌گیرد، موضوعی است که من می‌خواهم در این مقاله به آن بپردازم.

آن طور که آن‌ها می‌فهمند

به دنبال رفرف‌های اجتماعی و جنبش‌ها و فعالیت‌هایی که به نفع زنان و برای دست‌یابی آنان به حقوق شان در خانواده، جامعه و محیط کار صورت گرفته است، در پیشرفت به روی زنان در این جامعه‌ی کماکان مردسالار باز شده است.

هنوز هم این زنان هستند، که به آرامی و نه مطمئن (برعکس، آرام ولی مطمئن) به جامعه

راه داده می‌شوند. برای زنان غربی، امروزه اشتغال امری طبیعی به حساب می‌آید. دختران جوان از شانزده سالگی به فکر این می‌افتند، که کاری دست و پا کنند و در جامعه به جایی برسند. بیش‌تر این که خانواده داشته باشند و در عین حال شاغل هم باشند. اصلاً هم نمی‌خواهند، که مردسالاری مانعی در راه شان باشد.

آگاهی و هم‌زمان خواست «زنان می‌توانند»، انگیزه‌ای قوی در مغز و قلب بسیاری از دختران جوان است. تراژدی این جاست که آن‌ها بایستی این‌طور فکر کنند، که «می‌توانند و باید این را نشان بدهند». این پدیده نشان می‌دهد، که آنان مداوماً با مردها مقایسه می‌شوند و باید با آنان بچنگند تا به جایی برسند؛ نشان می‌دهد که تمایل به و امکان رسیدن به هر جا و کاری که زنان آرزویش را دارند (در همان سطحی، که این جامعه به مردان اجازه می‌دهد)، امری بدیهی و طبیعی نیست. بالعکس، برای زنان این مبارزه‌ای بزرگ و چالشی عمیق است، که بتوانند هم‌زمان کار کنند، بزیایند، به امور خانه داری برسند و...

مبارزه‌ی زن این می‌شود، که بتواند هم‌زمان کار کند و امور خانه را بچرخاند. مساله این نیست، که به هم‌راه مردش بالانسی در زندگی به وجود آورد، که کار و زندگی راحت‌تر بچرخد. در جامعه‌ی سوئد، ما به دستاوردهای بزرگی رسیده‌ایم. اما کماکان «بچه زائیدن و بچه دار شدن» امری زنانه است. بله، این زن است که به لحاظ فیزیکی کودک را حمل می‌کند و به دنیا می‌آورد، اما او فقط بچه‌ی «زن» نیست!

به هر رو، من نمی‌خواهم مسایل بدیهی را به بحث بکشم. این مقاله مشخصاً به جوانان امروزی، به دخترها، می‌پردازد. در درجه‌ی اول من می‌خواهم به خطر «پراز خواسته و هدف بودن» برای دختران جوان اشاره کنم.



برای این که این بارزترین نشانه‌ی تشخیص بسیاری از دختران امروزی است.

از قیافه و هیكل شروع می‌شود. اولین چیزی که یک دختر می‌آموزد، این است که زیبا باشد. دختران زشتی که وقت شان را به بازی کامپیوتری و کتاب خواندن می‌گذرانند و لباس‌های بچه‌گانه می‌پوشند، در مدرسه برای دیگران نامرئی‌اند، کسی نگاه و احساس شان نمی‌کند، به

سادگی و ناگهانی مثل «پسرها» می‌شوند. به این خاطر که این «دختر» نیست، که آرایش نمی‌کند، این «دختر» نیست، که از درخت بالا می‌رود، در کلوپ شطرنج مدرسه عضو است، و با یک عالمه سوراخ در جیب شلوار به خانه باز می‌گردد.

امروزه دختران باید زیبا و در عین حال موفق باشند! «او» باید به اداره‌ی کار رجوع کند و به تمام دنیا نشان دهد، که چه قدر قابلیت دارد.

ممکن است خیلی‌ها فکر کنند، این که بد نیست. «دختران سوپر فعال، طلای پر ارزش‌اند، فمینیست‌های واقعی آنهایند.» باید کار کنند و با کمال میل پرکارترین و باهوش‌ترین باشند. تینی، ارنخو رایبه، و جنی خوگرن در کتاب «نشانه‌های خطر برای دختران سوپراکتیو، و دیگری که برایشان اهمیت دارد»، دقیقاً به همین مسأله می‌پردازند. این کتاب، فرهنگ لغتی است که ما از دیرباز به آن احتیاج داشته‌ایم. کتاب به این موضوع می‌پردازد، که چگونه دختران در بازار کار، تحت تسلط مردان به کار کشیده می‌شوند.

این که مادر باشی، «چیزی که فقط زنان می‌توانند باشند»، و این که چگونه دختران جوان در یک دور تسلسلی از مشکلات قرار می‌گیرند. دور شوم تسلسلی، که در آن دائم و مدام در معرض این خواسته قرار دارند که از همه در تمامی عرصه‌ها زرنگ‌تر، باهوش‌تر و کارآمدتر باشند، تا به حساب آیند؛ و این که چگونه در اکثریت موارد، فشار ناشی از کار و هیجان ناشی از خود را نشان دادن، کار آنان را سرانجام به افسردگی روحی و پژمردگی جسمی می‌کشاند. مرخصی‌های پزشکی طولانی در این روزها، امری عادی برای بسیاری از دخترانی است، که کار می‌کنند. تینا، ارنخو رایبه، و جنی خوگرن، این پدیده را بیماری «کارایی» نام نهاده‌اند.

آیا زمان بیداری فرا نرسیده است؟ زمان این که به دختران جوان مان کمک کنیم این خواسته‌های بی‌جایی را که این جامعه‌ی نابرابر در پیش پایشان قرار می‌دهد، از فکر خود دور کنند؟ همه‌ی این خزعبلاتی را که به چگونه «زن» بودن برمی‌گردد را؟ که از افسانه‌ی زن و زنانگی، به عوض انسان و شاد بودن، ناشی می‌شود را؟

این جاست که فراموش می‌کنیم به جوانان بی‌موزیم، که چگونه بزرگ و محکم باشد. به او می‌آموزیم چگونه زن شجاع و قوی‌ای باشد، از مردها هم بهتر، بی آن که از خود بپرسیم چرا؟ هرگز گفته‌ی زیبای سیمون دبووار را در «جنس دوم» فراموش نمی‌کنم: «انسان زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود.» و این که زن چگونه باید باشد، تا رضایت مرد را فراهم کند.

اکنون به راستی زمان آن فرا رسیده است، که به دختران جوان مان کمک کنیم مجلات علمی، پی‌پی‌جوراب بلند و سایر چیزهای مفید برای زنان جوان را بخوانند.

زمان آن است که به او یادآوری کنیم «کودک» را، «کودک واقعی»، را پشت ریمبل و سایه‌ی چشم فراموش نکند؛ که لبخند زیبای کودکانه‌اش نبایستی پشت روژلب و یک عالمه ماده‌ی براق‌کننده از نظر پنهان شود.
